

ویژگی‌های قواعد شکلی (آیین دادرسی مدنی)

حسین داودی*

استادیار گروه حقوق دانشگاه آزاد اسلامی واحد رشت

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۱/۲۱ - تاریخ تصویب: ۱۳۹۵/۳/۱۷)

چکیده

هرچند به ظاهر مفهوم قواعد شکلی امری بدیهی به نظر می‌رسد، برخلاف این ظاهر می‌توان گفت هنوز ماهیت، ویژگی‌ها و کارکردهای این قواعد آنچنان که شایسته است، تحلیل نشده و به راستی مفهوم و ویژگی‌های این قواعد مورد سؤال است. از فلاسفه بسیار قدیمی می‌توان بنام را نام برد که به تبیین مفهوم قواعد شکلی پرداخته است و از نظر وی قواعد شکلی وسیله اجرای حق‌های ماهوی هستند. قواعد شکلی هم از حیث اهداف و هم از حیث ویژگی‌ها و همچنین از حیث کارکردها از قواعد ماهوی متفاوت‌اند. این قواعد ابزار اعمال حاکمیت‌اند؛ ابزار تأمین حق‌های شکلی‌اند؛ حالتی انتخابی دارند؛ بر قواعد ماهوی تفوق دارند؛ عوام‌فهم نیستند و به شیوه‌هایی خاص بین حق‌های شخصی و حاکمیت هارمونی برقرار می‌کنند و نظم را در بین خود مردم و همچنین بین دولت و مردم برقرار می‌سازند.

واژگان کلیدی

آیین دادرسی مدنی، فلسفه دادرسی، قواعد شکلی، قواعد مثبت حق.

Email: h.davoodi@ut.ac.ir

* فاکس: ۰۱۳۳۳۲۶۲۷۲۹

با تشکر از استاد بزرگوارم جناب آقای دکتر حسن جعفری‌تبار که مقاله حاضر مستخرج از رساله دکتری‌ام تحت عنوان «تفسیر قواعد شکلی» مرهون ارشادات و راهنمایی‌های گرانمایه و نغز ایشان است.

۱. مقدمه

از زمان بتنام تا این اواخر نوشته‌های بسیار معدودی در مورد آیین دادرسی به‌عنوان یکی از مباحث تحلیلی و بسیار قابل تأمل حقوق، نوشته شده است. دست‌کم در حقوق ایران قواعد شکلی از نوعی ابهام نامناسب در رنج‌اند. اخیراً آیین دادرسی هم در کامن‌لا و هم در حقوق نوشته رویکردهای خاصی را به خود گرفته است. دسته‌بندی قواعد به شکلی و ماهوی از مسائل مهم فلسفه حقوق است. بی‌تردید این دسته‌بندی آثاری دارد و مبنایی برای این تقسیم‌بندی وجود دارد. در همین زمینه مسئله چگونگی ارتباط این دو نوع قواعد نیز مسئله مهمی است. اینکه آیا قواعد شکلی در خود ارزش‌های ذاتی دارند یا نه؟ تفوق کدام یک از این قواعد بر دیگری درست است، و اهمیت کدام بیشتر است، چه آثاری بر این تقسیم‌بندی بار می‌شود و در توزیع عدالت و نظم سهم قواعد شکلی تا چه حد است؟

آنچه در این خصوص در حقوق ایران آمده، اشاراتی مختصر است و معمولاً در کتاب‌های مقدمه علم حقوق و کلیات آیین دادرسی مدنی مطرح شده است. در کتاب‌های فلسفی خارجی نیز موضوع پرکاری نبوده و در برخی از کتاب‌های آیین دادرسی مدنی و فلسفه حقوق اشاراتی به این مسئله شده است. معروف است که قواعد و مقررات آیین دادرسی با نظم عمومی ارتباط دارد و هدف از وضع این‌گونه قوانین، حفظ منافع عمومی و ایجاد نظم و طریقه وصول به عدالت است. ویژگی دیگر قواعد آیین دادرسی، عطف به ماسبق شدن این قواعد است. قواعد آیین دادرسی مدنی جزء حقوق عمومی محسوب می‌شوند. بخشی از قواعد حاکم بر آن حیثیت موجد حقی دارد و به حقوق مدنی و قواعد ماهوی نزدیک است. قوانین شکلی به نسبت قوانین ماهوی اصولاً با تغییر و تبدیل بیشتری روبه‌رو هستند. قواعد آیین دادرسی مدنی باید به‌طور مضیق تفسیر شوند. فرض این نوشتار این است که قواعد شکلی بر قواعد ماهوی تفوق دارند؛ خود حاوی حق‌هایی هستند که به حق‌های شکلی معروف‌اند. همچنین به‌نظر می‌رسد قواعد آیین دادرسی مدنی (قواعد شکلی) در مبنای با قواعد ماهوی متفاوت‌اند و این تفاوت سبب شده است تا در زمینه‌هایی آثار متفاوتی داشته باشند.

این مقاله سعی دارد با نگاهی عمیق‌تر این رویه ظاهری را بشکافد و با نگاهی ژرف‌تر این خصوصیات را ببیند. از فواید چنین نگاهی می‌توان کمک به محاکم در تفسیر قواعد شکلی را برشمرد، و همچنین در تقنین نیز قانونگذار را یاری خواهد کرد.

۲. قواعد شکلی به‌مثابه سیستم عامل

در تبیین مفهوم قواعد شکلی می‌توان گفت که قوانین شکلی در واقع روش تنفیذ حق‌های ماهوی هستند. در برخی نوشته‌ها تشبیه جالبی در مورد نسبت قواعد شکلی با قواعد ماهوی

ارائه شده است؛ در این تشبیه نسبت قواعد شکلی به قوانین ماهوی در دنیای عدالت نسبتی است که نرم‌افزار نسبت به سخت‌افزار در دنیای فناوری اطلاعات دارد. در این تشبیه قواعد ماهوی به سخت‌افزار و قواعد شکلی به نرم‌افزار تشبیه شده‌اند؛ کامپیوتر در صورتی که نتواند به وسیله سیستم عامل قوی با ثبات و برنامه ساده عمل کند، هیچ استفاده‌ای نخواهد داشت. همچنین است زمانی که برنامه‌های کاربردی داخل آن به خوبی اجرا نشوند. حقوق تنها زمانی کارایی خواهد داشت که قواعد آیین دادرسی اجازه تأثیر مؤثر را به آن بدهد (Ranjard, Wan 5: 2011, Hui Da IP Agencm) چنین تشبیهی را می‌توان از مفهوم لغوی و اصطلاحی قواعد شکلی نیز برداشت کرد.

در فرهنگ‌های لغت قوانین شکلی وسیله اجرای^۱ قواعد ماهوی معرفی شده‌اند؛ به طور کلی می‌توان این قواعد را شیوه‌هایی دانست که اشخاص و دولت به وسیله آن حقوقشان را به اجرا درمی‌آورند (این شیوه‌ها در واقع، صلاحیت، دادخواهی، ادله، تجدیدنظر، اجرای احکام، هزینه‌ها و سایر مواردند). قواعد شکلی معمولاً در برابر قواعد ماهوی^۲ قرار می‌گیرند که در بردارنده مجموعه عظیمی از قوانین و تعاریف‌اند و حقوق و تکالیف قانونی را تنظیم می‌کنند. در فرهنگ‌های لغت معروفی چون بلک و آکسفورد در مورد اصطلاحات مشابه و متداول قواعد شکلی بیان مشابهی ارائه شده است (martin, BLACK, M.A, 1910:211, 35)؛ (2003: 11,385). حقوقدانان کشورهای مختلف نیز دیدگاه‌های مشابهی در مورد قواعد شکلی دارند. در حقوق فرانسه قوانین شکلی با اصطلاحات مختلفی معرفی می‌شوند.^۳ در نوشته‌های حقوقی این کشور نیز آیین دادرسی مدنی وسیله‌ای برای به دست آوردن تنفیذ قضایی حقوقی است که اشخاص ممکن است ادعا کنند، آیین دادرسی مدنی اساساً قانون حاکم بر حل و فصل قضایی دعاوی در یک جامعه مدنی است (cadiet,2011:331). البته در فرانسه در این زمینه به دلایلی با دو اصطلاح «حقوق قضایی خصوصی»^۴ یا «آیین دادرسی مدنی»^۵ روبه‌رو می‌شویم. اصطلاح لاتین قواعد شکلی^۶ است. در حقوق آمریکا قوانین آیین دادرسی مدنی فدرال دعاوی را در دادگاه‌های فدرال اداره می‌کنند. در این نظام حقوق شکلی از طریق مصوبات ایالت‌ها یا فدرال، قواعد اعلام شده از سوی دادگاه‌های شخصی، استانداردهای ارائه شده قانون اساسی مخصوصاً مقررات تضمین شده به وسیله حقوق بنیادین^۷ (اصول کلی حقوق) ایجاد می‌شوند.

1. enforce

2. substantive law

۳. مثلاً اصطلاح *droit formel/droit materiel* و در بعضی نوشته‌ها نیز اصطلاح *loi de fond* برای قانون ماهوی و اصطلاح *loi de forme* برای قانون شکلی ذکر شده است (بهرامی، ۱۳۸۹: ۲۸).

4. private judicial law

5. civil procedure

6. iritto formale/diritto material

7. Due Process of Law

مجموعه قوانین یک ایالت شامل دو قسمت است: قوانین ماهوی و قوانین شکلی. قسم اول قواعد رفتار مدنی را توضیح می‌دهد که اعلام‌کننده حقوق و تکالیف اشخاص مشمول قانون هستند و قسم دوم با پیش‌بینی رویه‌ها و روش‌های جبران متکفل حفظ حق‌ها هستند (Bryant, 1899:10; Garner, 2009: 46).

یکی از حقوقدانان ایرانی نیز مقایسه‌ای بین حقوق شکلی و ماهوی کرده و به موجب آن عنصر «مطالبه» معیار تمییز شکل از ماهیت اعلام شده است. بر این اساس قوانین ماهوی ناظر بر خود حق‌اند و قوانین شکلی ناظر به مطالبه حق (جعفری تبار، ۱۳۸۸:۱۲۸).

در نزد برخی استادان حقوقی ایران «برای فهم چگونگی اقتدار قانون، تمییز بین قوانین ماهوی و شکلی نیز مفید است: قوانینی که شرایط ایجاد و زوال و انتقال حق فردی را معین می‌کند، به تناسب موضوع خود، ماهوی یا موجد حق نامیده می‌شود؛ و به قواعدی که ناظر به صورت خارجی اعمال حقوقی و تشریفات اسناد و دادرسی و اثبات دعواست، قوانین شکلی می‌گویند». قوانین ماهوی با حقوق فردی ارتباط نزدیک‌تر دارد و به همین سبب قانونگذار تجاوز به این گونه قواعد را با دقت و سختگیری بیشتری منع کرده است؛ درحالی که رعایت قوانین شکلی یا تشریفات در پاره‌ای موارد ضروری شناخته نشده و گاهی نیز اجرای آنها بدون ضمانت اجرا باقی مانده است (کاتوزیان، ۱۳۹۰:۱۵۶، ۱۵۵).

۳. ماهیت منحصر به فرد قواعد شکلی

برخی، قواعد حقوق دادرسی را حقوق حقوق نامیده‌اند.^۱ براساس نظر برخی حقوقدانان ایرانی و خارجی قواعد دادرسی دارای اصالت و پایداری متکی بر اصول و فلسفه خویش هستند (Sturmer, 1996:263).

به نظر یکی از استادان حقوق ایران بسیاری از قواعد آیین دادرسی مدنی تضمینات محکمی برای احراز واقع است؛ تا آنجا که در اثر مرور زمان غالب تشریفات دادرسی با این قواعد هماهنگ شده و بر مبنای آن استوار شده است. دادن حق دفاع به مدعی علیه، بی‌طرفی دادرسی، نسبی بودن اثر حکم، قاعده فراغ دادرسی و اعتبار امر مختوم... و مانند اینها از قواعدی است که به تدریج مورد قبول عموم قرار گرفته است و کم‌وبیش قانونگذاران را در تدوین سایر موارد رهبری می‌کند. پس، این پندار که آیین دادرسی مدنی مبنای قواعد حقوقی مستقلی ندارد، بیشتر ناشی از ناآگاهی از پایه‌های اساسی این رشته از حقوق است (کاتوزیان، ۱۳۴۴: ۱۲). بنابراین می‌توان پذیرفت که تقسیم‌بندی قوانین به شکلی و ماهوی در نتیجه تعدد ماهیتی این دو نوع قواعدند.

1. Law of law- droit sur les droit

۴. قواعد آیین دادرسی به مثابه اعمال حاکمیت

دولت‌ها همان‌طور که به دنبال ایجاد امنیت در جامعه، مبارزه با جرائم، ایجاد محیط امن اقتصادی، کمک به آموزش و پرورش و تأمین شغل برای افراد جامعه هستند، و وظایفی چون دفاع از کشور، کنترل ترافیک، رفع و جبران خسارت‌های ناشی از قوای قاهره را بر عهده دارند، حل و فصل اختلافات نیز به عنوان یکی از همین وظایف بر عهده دولت‌هاست. هر نظام متمدنی باید برای شهروندان وسیله حل و فصل عادلانه و صلح‌آمیز اختلافات بین مردم را فراهم سازد. حق دسترسی به دادگاه حق اساسی شهروندان تلقی می‌شود.^۱ حتی به نظر برخی ارجاع اختلافات به داوری نیز به این دلیل است که حاکمیت به طرفین اختلاف اجازه می‌دهد که اختلافات خود را به جای ارجاع به دادگاه‌ها از طریق داوری حل و فصل کنند و به رأی صادره قدرت اجرایی می‌بخشد (شیروی، ۱۳۹۳: ۲۱۱)، هر چند چنین امری در داوری نقد شده است، پذیرش آن در دادرسی دولتی خالی از وجه نیست. اصلی در تعارض قوانین وجود دارد که به حاکمیت قانون مقرر دادگاه^۲ معروف است، بر اساس این اصل محاکم در آیین دادرسی تابع قانون مقرر دادگاه هستند. دلایل این امر صرف نظر از جنبه حاکمیتی این قوانین، ضرورت حفظ نظم و حتی ایجاد برابری طرفین است، در صورتی که در رسیدگی‌ها محاکم از تشریفات دادرسی متفاوتی استفاده کند، مستلزم این است که قضات و وکلا به آیین دادرسی کشورهای مختلف مسلط باشند و رویه‌های شکلی متنوعی در دادگاه اجرا شود. این موضوع نظم محاکم را بر هم می‌زند و موجب تبعیض‌های شکلی خواهد شد (Robert.A, 1959: 109).

این نظریه نشانه‌هایی هم با خود به همراه دارد، از جمله اینکه در قواعد حل تعارض هیچ کشوری نمی‌توان قواعد حل تعارض قوانین شکلی را یافت. قواعد حل تعارض خود قواعد شکلی شناخته می‌شوند، اما خود این قواعد، قواعد حل تعارضی ندارند. در مورد تشریفات رسیدگی هم همه کشورها به‌طور خودکار قواعد شکلی خود را اعمال می‌کنند و قاضی در رسیدگی به اختلافی واجد عنصر خارجی در جست‌وجوی قواعد دادرسی دیگری نیست. این قواعد بر تمام مصادیق خود اجباراً اعمال می‌شوند. دلیل چنین امری نیز حاکمیتی بودن این قواعد است. تبعیت از قانون شکلی کشور دیگری به معنای نقض استقلال حاکمیتی آن کشور تلقی می‌شود.

در نظر یکی از استادان حقوق ایران آیین دادرسی مدنی هر چند در تقسیم‌بندی‌های حقوق از جمله حقوق عمومی است، در عین حال خاصیتی خصوصی هم دارد. از نظر تاریخی نیز مرسوم بوده است که آیین دادرسی مدنی در زمره شعبه‌های حقوق خصوصی آورده شود و این

1. Lord Diplock in *Bremer Vulkan Schiffbau und Maschinenfabrik v South India Shipping Corp.* [1981]AC 909, HL, p. 976

2. lex fori

شاخه از حقوق ارتباط نزدیکی با حقوق مدنی دارد و در حقوق رم و اسلام آیین دادرسی از مباحث حقوق مدنی بوده است. غالب قوانین دادرسی ناظر به راه مطالبه حق و دفاع از آن است؛ یعنی غرض از وضع آنها حمایت و تضمین حقوق مدنی است. در حقوق کنونی ما هنوز هم رهبری دعوا را دو طرف بر عهده دارند و دادرس باید برحسب دلایلی که به او تقدیم شده و درخواست‌هایی که از او کرده‌اند، فصل حکومت کند. با اینکه قوانین جدید به دادرس اختیارات بیشتری در تحقیق برای کشف واقع داده شده، دعوا به رابطه خصوصی بین مدعی و منکر شبیه‌تر است تا به انجام دادن یک خدمت عمومی از طرف دادرس (کاتوزیان، ۱۳۹۰: ۹۹، ۹۸). در ادامه ایشان ضمن اذعان به مطالب پیش‌گفته نتیجه می‌گیرند جنبه عمومی قواعد دادرسی غلبه دارد، و طبیعت این رشته با حقوق عمومی سازگارتر به نظر می‌رسد. به این دلیل که تمام قواعد مربوط به تشکیلات و صلاحیت دادگاه‌ها بی‌تردید از حقوق عمومی است؛ زیرا بحث درباره یکی از ارکان دولت (قوة قضاییه) و چگونگی وظایف آن است. در اجرای احکام هم طرز اعمال قدرت عمومی و اقتدار دولت مورد گفت‌وگو قرار می‌گیرد، نفوذ حقوق عمومی آشکار است. دلیل دیگر عمومی بودن آیین دادرسی را این موضوع عنوان کرده‌اند که تمیز حق و اقامه عدل از وظایف اصلی هر دولتی است و قواعدی که طرز اجرای این وظیفه را بیان می‌کند، با حقوق عمومی نزدیک‌تر است. بی‌طرفی دادرس و مؤثر بودن توافق اصحاب دعوا در بعضی امور، ماهیت خدمت عمومی او را دگرگون نمی‌سازد، زیرا به هر حال این دولت است که از حق فردی حمایت می‌کند و هم اوست که با استفاده از حاکمیت خود دعاوی را فیصله می‌دهد. به‌ویژه اختیار تحقیق درباره اموری که از دادرس خواسته نشده و به نظر او ضروری است، دادرسی را به اجرای خدمت عمومی و آمیخته با حاکمیت نزدیک‌تر می‌کند. پس قواعد آیین دادرسی به معنی خاص را نیز باید در شمار حقوق عمومی آورد (همان، به نقل از مورل، ش ۱۹۴۹، ۹).

۵. تفوق قواعد شکلی بر قواعد ماهوی

برخی حقوقدانان خارجی حقوق دادرسی مدنی را فراگیرنده‌ترین و گسترده‌ترین شاخه حقوق دانسته‌اند، زیرا این قواعد وسیله گریزناپذیر به اجرا درآوردن حقوق دیگرند. کارکرد اساسی آن دواندن خون در رگ حیات شاخه‌های دیگر حقوق و حیات دادن به آنهاست، تا به تمام حق‌ها و تکالیف قانونی همه اشخاص جامعه واقعیت بخشد و بر آنها اثر بار کند. مدت‌ها پیش بنتام «آیین دادرسی»^۱ را مسیر اجرای قوانین اعلام کرد و آن را «حقوق شکلی»^۲ و «قانونی کمکی»^۳

1. procedure
2. adjective law
3. an accessory code

نامید، در مقابل «حقوق ماهوی»^۱ و تأکید کرد که هدف و منتهای آمل قوانین آیین دادرسی اثر بار کردن و اجرای قواعد حقوق ماهوی است. چنین اندیشه‌ای از سوی برخی مؤلفان، تفکر سنتی نظام حقوقی انگلستان یا حتی کامن‌لا نسبت به جایگاه حقوق دادرسی مدنی در نظام حقوقی دانسته شده است و مکمل بودن یا جنبه کمکی داشتن نسبت به شاخه‌های ماهوی حقوق ویژگی‌های اصلی آیین دادرسی انگلیسی است (SIR JACK I. H. JACOB Q.C, 1987:63). در عین حال برخی حقوقدانان خارجی قواعد شکلی را خدمتکار قواعد ماهوی اعلام کرده‌اند و نه معشوقه عدالت (Collins M.R, see, ibid:64).

حقیقت این است که هر حقی برای ابراز و تحقق مستلزم جریان دادرسی و تشریفات شکلی است و امروزه بین حقوقدانان حرفه‌ای و سیاستمداران و عموم، فرضیه‌ای وجود دارد مبنی بر اینکه حقوق آن چیزی است که دادگاه‌های قانونی در شرایط پرونده‌های خاص اعمال می‌کنند. سازمان قضایی از طریق محاکم، حقوق واقعی را تعیین و اعمال می‌کند. سر موریس^۲ در عبارتی بیان کرده است: «آیین دادرسی در قلب حقوق نهفته است» (Maurice amos, 1926:340).

قواعد آیین دادرسی معیار و سنگ محک کیفیت برخورداری شهروندان جوامع متمدن از عدالت است. آیین دادرسی به منظور احقاق حقوق شهروندان، خون زندگی بخش هر نظام است و در عین حال، بند نجات شهروندان جهت تضمین عدالت و همان‌طور که بتنام گفته است: «انجام حق‌های قانونی آنان» «احقاق حقوق»^۳ است. با این وصف به اعتقاد برخی دیگر در سایه چنین اظهاراتی باید «رابطه درست بین حقوق ماهوی و حقوق شکلی براساس تقدم^۴ حقوق ماهوی و تفوق^۵ آیین دادرسی بازتعریف شود.... تفوق آیین دادرسی روش عملی تضمین حاکمیت قانون^۶ است». تفوق آیین دادرسی نشانه‌گیری به سمت مسیر عدالت است (Jack jacob, ibid:66,67)، برای حقوق غایبی است که در تصمیمات دادگاه‌ها در پرونده‌های واقعی ایجاد و اعمال می‌شود (J.A. jolowicz, 2000:59).

از آنجا که قواعد شکلی ابزار اجرای قانون هستند، یکی از اهداف آیین دادرسی مدنی ارتقای تفسیر، توضیح و توسعه حقوق است. ارتباط تصمیمات قضایی با حقوق ماهوی است که به حقوق دادرسی تفوق اعطا می‌کند. البته به نظر می‌رسد چنین ادعایی در کامن‌لا پذیرفتنی‌تر باشد که قواعد شکلی نیز در آن محصول عرف و سابقه قضایی است و با نظام

1. substantive law

2. Sir Maurice

3. "Procedure lies at the heart of the law"

4. The Reform of Civil Procedural Law, (Sweet & Maxwell, 1982), p. 59.

5. primacy

6. supremacy

7. the rule of law

مذکور سازگاری بیشتری دارد. جایی که حقوقدانان سنتی آن، تقنین پارلمانی را مانعی برای تحقق عدالت اعلام می‌کنند و معتقدند با توسعه تقنین قضات نه متخصص حقوق که متخصص قانون هستند (Thibaut & Walker, 1978:553). به تعبیر حقوق بومی ایران از حقوقدانی به حقوق‌خوانی (یا قانون‌خوانی) تقلیل یافته‌اند.

داستان آبشالوم^۱ از نشانه‌های تفوق حقوق شکلی دانسته شده است (Jack Jacob, ibid:67). براساس این داستان که ظاهراً در عهد قدیم آمده است، آبشالوم برای به دست آوردن دل مردم برای همراهی آنان با خود جهت شورش علیه حضرت داود کنار دروازه می‌ایستاد و هر وقت کسی را می‌دید که برای رسیدگی به شکایتش می‌خواهد پیش پادشاه برود، او را صدا می‌زد و می‌پرسید: که از کدام شهر است و چه مشکلی دارد. بعد به او می‌گفت: بلی، شکایت تو بجاست؛ ولی افسوس که پادشاه کسی را ندارد تا به این شکایات رسیدگی کند. اگر من قاضی بودم نمی‌گذاشتم این وضع پیش بیاید و حق را به حقدار می‌دادم. هر وقت کسی پیش او تعظیم می‌کرد، فوری دستش را دراز کرده، او را بلند می‌کرد و می‌بوسید. آبشالوم با تمام اسرائیلی‌هایی که می‌خواستند برای رسیدگی به شکایاتشان نزد پادشاه بروند، چنین رفتار می‌کرد. به این طریق او به نیرنگ، دل مردم اسرائیل را به دست آورد.

۶. ابزار تأمین حق‌های شکلی

همان‌گونه که ذکر شد، قواعد آیین دادرسی مدنی واجد جنبه خصوصی نیز هستند و غالب قوانین دادرسی ناظر به راه مطالبه حق و دفاع از آن است: یعنی غرض از وضع آنها حمایت و تضمین حقوق مدنی است (کاتوزیان، ۱۳۹۰:۹۸). در حقوق خارجی نیز معمول است در مباحث آیین دادرسی مدنی قواعد شکلی را بر این اساس که حق‌های شکلی^۲ یک طرف را تعیین می‌کنند، نقد کنند یا از اصلاحاتی دفاع می‌کنند که حق‌های شکلی را به نحو بهتری توسعه دهند. در آمریکا براساس اصلاحیه پنجم و چهاردهم قانون اساسی این کشور به استناد شرط روند قانونی^۳ هر شخصی حق «استماع دعوا»^۴ را در «در زمانی متعارف»^۵ و

۱. فرزند سوم حضرت داود که در عهد قدیم داستان شورش او علیه حضرت داود آمده است:

Samuel Book II, Chap. 15, VV. 1-6.

2. procedural rights

3. Due Process Clause

Amend. 14, § 1 dealing with due process:

“***nor shall any State deprive any person of life, liberty, or property, without due process of law***”

Under the Fifth Amendment the due process clause has two aspects: ...4. procedural- Procedural due process is concerned with the process by which legal proceedings are conducted; and 5. substantive- Substantive due process is concerned with the content of particular laws that are applied during legal proceedings.

4. to be heard

5. at a meaningful time

«به روشی معقول»^۱ را دارد.^۲ از این حق کلی حق‌های خاصی نشأت می‌گیرد، مانند حق اختصار معقول^۳ و حق مشارکت^۴ (Bone, 2010: 1011).

حقوق شکلی، در مفهوم ابتدایی و مبنایی، حقوقی است که بر نحوه رسیدگی دادگاه حکومت می‌کند - روشی از رسیدگی که در آن یک حق قانونی تنفیذ می‌شود، به طوری که از قانونی که حق را می‌دهد یا تعریف می‌کند متمایز شده است - در عین حال بر موضوعی که می‌تواند به طور مناسبی «حقوق شکلی»^۵ نامیده شود نیز حکومت می‌کند. چنین حقوقی نه تنها شامل مسائلی چون حق کشف می‌شود، بلکه حق تجدیدنظرخواهی و مهم‌تر از همه حق استناد به صلاحیت دادگاه را نیز شامل می‌شود. حقوق شکلی نتایجی را ارائه می‌کند، که به خود فرایند محاکمه مرتبط است، و از این نظر بیش از یک تشریفات صرف است (J.A. Jolowicz, 2000: 61).

پروفسور دورکین حق‌های شکلی را از چندین منظر در بخش پنجم کتاب *عدالت برای خاریشت* ذکر کرده است.^۶ دفاع کامل او از این ایده در مقاله «اصل، سیاست، آیین دادرسی»^۷ صورت گرفته که اولین بار در سال ۱۹۸۱ چاپ شد و مجدداً در کتاب *مسئله اصل*^۸ در سال ۱۹۸۵ مجدداً چاپ شد.^۹

از منظر دورکین قواعد شکلی نمی‌تواند به سبب سیاست‌های اجتماعی محدود شود و در واقع حق‌ها سیاست‌ها را محدود یا منع می‌کنند. حتی وی به ضرب‌المثل عامیانه «اگر هزاران مجرم آزاد شوند بهتر از آن است که بی‌گناهی مجازات شود» نیز استناد می‌کند و معتقد است جامعه‌ای که برای اثبات بی‌گناهی کم مایه می‌گذارد، اولین حق بشری یعنی کرامت انسانی را نقض می‌کند (Dworkin, 2011: 372). براساس نظریه پروفسور بون بهترین تفسیر برای دادرسی آمریکایی شناسایی حق‌های شکلی است. وی خاصیت معماگونه‌ای را که حق‌های شکلی باید داشته، توصیف می‌کند. به نظر او از آنجا که آنها حق هستند، باید با استدلال‌هایی که مستند به هزینه بالای اجتماعی دادرسی‌اند، مقابله کنند؛ اما به تناسب بینش‌های غالب بی‌طرفی آیینی باید حداقل به میزان شایان توجهی به استدلال‌های هزینه اجتماعی راه بدهند (Bone, 2010: 1013).

1. in a meaningful manner

2. *Armstrong v. Manzo*, 380 U.S. 545, 552 (1965) (citation omitted).

3. reasonable notice

4. Right to participate; See *Mullane v. Cent. Hanover Bank*, 339 U.S. 306, 314 (1950) (“[The] right to be heard has little reality or worth unless one is informed that the matter is pending and can choose for himself whether to appear or default, acquiesce or contest.”).

5. procedural rights

6. DWORKIN, *JUSTICE FOR HEDGEHOGS*,

7. Principle, Policy, Procedure

8. A Matter of Principle

9. RONALD DWORKIN, Principle, Policy, Procedure, in *AMATTER OF PRINCIPLE* 72 (1985).

در واقع، برای نظام حقوقی مبتنی بر حق‌های ماهوی به رسمیت نشناختن حق‌های شکلی عجیب خواهد بود. به اعتقاد او هزینه‌های اجتماعی باید در تعریف هسته مرکزی یک حق شکلی و به‌خصوص در این مورد که آیین دادرسی تا چه اندازه‌ای حق را تضمین می‌کند، اهمیت داشته باشد. از نظر او معما این است که چگونه باید فضا را بدون تهی کردن حق از قابلیت اعمال آن، برای استدلال‌های هزینه اجتماعی باز کرد. واضح‌تر اینکه چگونه ممکن است به سبب هزینه اجتماعی بالا بدون تهی کردن قدرت حق، قلمرو حق را محدود کرد.

یکی از مسائل مهم دیگر در خصوص حق‌های شکلی تعریف این حق‌ها هستند؛ در یکی از تعاریف، این حق‌ها مجموعه حد اقلی از تشریفات دانسته شده که برای تحقق نتیجه مطلوب طراحی شده‌اند. در عین حال نسبت به وجود حق بر صحت کامل^۱ نتیجه تردید شده است، زیرا تحقق کمال امری غیرممکن است. چنین آرمانی همواره نقض‌شدنی است و هر آن باید منتظر نقض آن بود (ibid: 1016). به همین سبب حق بر صحت معقول^۲ پیشنهاد شده و در عین حال بر آن نیز خرده گرفته شده است که در این صورت منظور از «معقول» چیست؟ در واقع برای پاسخ به این پرسش‌ها به دنبال این مسئله رفته‌اند که نتیجه مطلوب نتیجه‌ای است که احتمال خطا در آن کمتر باشد، به همین علت باید هزینه اجتماعی با کاهش خطر خطا متناسب باشد، به گونه‌ای که برای جامعه بصرفه که هزینه بهبود جاده‌ها و بهداشت عمومی و مدارس را صرف کاهش خطر خطا کند. برای سنجش هزینه‌های اجتماعی متناسب با حق‌های شکلی روش‌های دیگری نیز پیشنهاد شده است.

دورکین بری ارائه راه‌حل با «زیان اخلاقی»^۳ شروع می‌کند. به اعتقاد دورکین نتیجه نادرست می‌تواند درد و رنج جسمی، زیان اقتصادی و سایر انواع «زیان‌های آشکار»^۴ را به بار آورد، اما ضرری که برای توجیه حق‌های شکلی حیاتی است، ضرری است که دورکین آن را «زیان اخلاقی» می‌نامد (Dworkin, 1985:80,81). زیان اخلاقی بی‌عدالتی است که زمانی رخ می‌دهد که دادگاه علیه حق ماهوی طرفین دچار اشتباه می‌شود. براساس نظر دورکین، زیان اخلاقی قائم بر بی‌عدالتی در خود خطاهاست، بنابراین همیشه زمانی که خطا صرف‌نظر از حقوق ماهوی حاکم بر دعوا، رخ می‌دهد. به اعتقاد دورکین درحالی‌که زیان آشکار می‌تواند در یک تعادل سودگرایانه هزینه‌ها و منافع سبک و سنگین شود، زیان اخلاقی چنین امکانی را ندارد (Bone, 2010:1018). در کنار این زیان دورکین زیان ناشی از تحمل مجازات را اعم از اینکه عادلانه باشد یا ناعادلانه زیان ممانعتی^۵ می‌نامد، که در واقع عبارت است از زیان‌ها یا

1. right to perfect accuracy
2. right to reasonable accuracy
3. Moral harm
4. bare harm
5. bare harm

محرومیت‌ها یا رنج‌ها یا ناکامی‌هایی که شخص صرفاً به سبب از دست دادن آزادی‌اش متحمل شده یا به واسطه مجازات، صدمه‌دیده یا کشته شده است (Dworkin, 1985:79). دورکین یکی از اصل‌های بازی منصفانه در حاکمیت را این می‌داند که در هر گونه تصمیم‌گیری باید تمام شهروندان برابر تلقی شوند، یعنی برابری نسبت به اهمیت داشتن^۱ و احترام^۲ (ibid:84). دورکین ضمن تأیید تفاوت‌های بنیادین آیین دادرسی کیفری با آیین دادرسی مدنی می‌پذیرد که در هر دو این آیین‌های دادرسی طرفین دارای دو حق هستند؛ حق برخورداری از آیین دادرسی که با توزیع درست اهمیت دادن به زیان‌های اخلاقی خطرهای شکلی توجیه شده است، و حق نسبت به توزین هماهنگ اهمیت زیان اخلاقی (ibid:92).

از آنجا که خطر زیان اخلاقی از خطر خطای نتیجه متفاوت است، یک نظام آیین دادرسی خطر اول (زیان اخلاقی) را به وسیله توزیع خطر دوم (خطر نتیجه) توزیع می‌کند. به علاوه، همه خطاهای نتیجه، سطح یکسانی از زیان اخلاقی را ایجاد نمی‌کنند. برای مثال زیان اخلاقی یک خطا در پرونده مربوط به حق‌های اساسی بسیار جدی‌تر از زیان اخلاقی ناشی از خطا در پرونده مربوط به مسئولیت مدنی خسارت مالی ناچیز است. دورکین استدلال می‌کند که قواعد انشاریافته نباید با منحرف کردن سیستماتیک خطر خطا، به روشی ناروا به طور غیرعادلانه‌ای تبعیض‌آمیز باشند. تشریفات باید خطر خطا را به روشی توزیع کنند که اهمیت نسبی زیان‌های اخلاقی مختلف در خطر را محترم بشمارد. برای مثال، خواهان پرونده حق‌های اساسی باید با خطر پایین‌تری از خواهان پرونده خسارات مادی ناچیز روبه‌رو شود.

پروفسور بون کاملاً با استدلال پروفسور دورکین موافق نیست و معتقد است این ایده که خطای نتیجه لزوماً زیان‌های اخلاقی را در بر خواهد داشت، مشکلاتی دارد؛ مشکل چگونگی ارزیابی اهمیت زیان اخلاقی، و مشکلات مربوط به چگونگی اعمال حق‌های شکلی در محیط راهبردی دادرسی که حل‌وفصل را توصیف می‌کند. وی معتقد است تحقق زیان اخلاقی در نتیجه رأی کیفری اشتباه، با توجه به اخلاقی بودن مفاد رأی کیفری پذیرفتنی است، حال آنکه در پرونده حقوقی حتی در مورد اعمال مسئولیت، هدف مجازات نیست و رأی حاوی سرزنش اخلاقی نیست، دست‌کم اگر هم باشد، به قوت رأی کیفری نیست. ممکن است خواننده مرتکب خطای اخلاقی شده باشد، اما این بدان معنا نیست که نقص نظام حقوقی در جبران خسارت برای آن خطا، خطای اخلاقی دیگری را ایجاد می‌کند. خطا لزوماً خطای اخلاقی زیربنایی را اشتباه‌تر نمی‌سازد (Bone, 2010: 1020, 1021, 1022).

1. concern
2. respect

پروفسور دورکین اهمیت زیان اخلاقی را به طور غیرمستقیم با استناد به چیزی که جامعه برای کاهش خطر وقوع آن می‌خواهد سرمایه‌گذاری کند، ارزیابی می‌کند. به عبارت دیگر، «با تنظیم انواع منافع اجتماعی که وقوع خطر خاصی از نوع خاصی از زیان اخلاقی را توجیه می‌کند یا نمی‌کند». به نظر پروفسور بون حداقل دو مشکل بالقوه در خصوص دیدگاه دورکین وجود دارد؛ اول، روشن نیست که خواست^۱ جامعه برای سرمایه‌گذاری واجد اهمیت اخلاقی بوده باشد که مورد نظر دورکین است؛ دوم، دیدگاه دورکین تخصیص منابع اجتماعی به منظور جلوگیری از نقض حق‌های ماهوی را بدون تخصیص منابعی متناظر جهت جبران نقض‌ها پس از تحقق آن دشوار می‌سازد. حتی اگر زیان اخلاقی مفهوم داشته باشد و اهمیت آن قابل ارزیابی باشد، باز هم مشکلات عملیاتی کردن دو حق مورد نظر دورکین در محیط بسیار راهبردی دادرسی وجود دارد. مشکل عمده دشواری پیش‌بینی خطر خطاهای آیین دادرسی است که احتمالاً ایجاد خواهد شد (ibid: 1024). نظریه حق‌های شکلی دورکین نتیجه‌محور است و فرض می‌گیرد کار دادرسی - و متعاقباً نتیجه آن - اجرای حقوق ماهوی است. پروفسور بون در پی یافتن راه‌حل‌های جایگزین دو نظریه رقیب ارائه می‌کند و هرچند این دو نظر را نیز قابل انتقاد می‌بیند و اشکالاتی را بر آن وارد می‌سازد. نظریه (جایگزین) اول مورد اشاره وی نیز نتیجه‌محور است، که به جای کارکرد اعمال قانون در دادرسی به قانونگذاری تمرکز می‌کند. نظریه دوم از نتیجه‌محوری به فرایندمحوری می‌چرخد (نظریه نتیجه‌محوری - قانونگذاری، نظریه فرایندمحوری - کرامت و مشروعیت) هر دو نظریه نقایص خاص خود را دارد (ibid: 1025).

در نظریه اول حق مشارکت شخصی در دادرسی، ارتباط بین حق‌های شکلی و تقنین را به بهترین وجه روشن می‌سازد. اگر مشارکت شخصی در برخی اشکال احتمالاً برای افزایش قدرت قاضی در تقنین بهتر است، اشخاص باید حق مشارکت به شکل مذکور را داشته باشند (ibid: 1025). لون فولر^۲ معروف است به دفاع از حق مشارکت قوی صرفاً به شیوه ابزاری. او اصرار داشت که مشارکت شخصی از طریق اثبات‌ها و استدلال‌های منطقی، ذات دادرسی است.^۳ فولر بر نظریه‌ای از دادرسی متکی است که مبنی بر مشارکت برابر طرفین در شیوه اتهامی برای توسعه اصول خوب کامن‌لا و تفسیر غایت‌مدار قوانین موضوعه است.^۴ مشارکت طرفین از طریق اثبات‌ها و استدلال‌های مستند از سوی وکلا در شیوه اتهامی انجام می‌گیرد. در

1. willingness

2. Lon Fuller

3. Lon L. Fuller, *The Forms and Limits of Adjudication*, 92 HARV. L. REV. 353, 364 (1978).

4. Robert G. Bone, *Lon Fuller's Theory of Adjudication and the False Dichotomy Between Dispute Resolution and Public Law Models of Litigation*, 75 B.U. L. REV. 1273, 1303 (1995).

مجموع، دادرسی حق مشارکت شخصی را از طریق اثبات‌ها و استدلال‌های منطقی در یک حالت اتهامی تضمین می‌کند، زیرا حق طرفین نسبت به استدلال قضایی مستند و تقنین خوب حقی اساسی است. به اعتقاد بون پذیرش نظریه نسبتاً پیچیده و نه‌چندان دقیق دادرسی فولر در مورد درک امکان ارتباط حق‌های شکلی با شرایط مطلوب برای تقنین مؤثر ضرورتی ندارد.

در نظریه دوم به استناد اصل کانتی احترام برای اشخاص، برخی محققان استدلال می‌کنند حق مشارکت برای احترام به کرامت اشخاصی که به وسیله رأی ملزم می‌شوند یا به‌طور جدی متأثر می‌شوند، لازم است.^۱ سایر محققان استدلال می‌کنند مشارکت برای مشروعیت دادرسی به‌عنوان منبع الزام‌آوری آرای قضایی ضروری است، درست همان‌طور که مشارکت برای مشروعیت قانونگذاری و سایر اعمال دولت در لیبرال دموکراسی ضروری است.^۲ هر دو دیدگاه مدعی حمایت از حق مشارکت معقولی‌اند، که می‌تواند حسب شرایط خاصی نقض شود. این نظریه نیز از سوی بون نقد شده است. وی در نقد این نظریه معتقد است روشن نیست که کدام تشریفات می‌توانند حق مشارکت کرامت‌محور را تضمین کنند. روشن نیست چه شرایطی ارزش‌های کرامت را به‌طور قدرتمندی جهت درخواست مشارکت شخصی به هر صورتی، به جریان می‌اندازد. آیا مهم است که شرایط دعوا ارتباط نزدیکی با انسانیت^۳ دارد؟ آیا شرکت‌ها (اشخاص حقوقی) نیز حق کرامت‌محور دارند؟ (ibid:1027). هر شخص استدلال‌کننده برای کرامت یا مشروعیت به‌عنوان پایه‌ای برای حق مشارکت باید خودش را آماده کند برای توضیح اینکه چرا از سوی نظام دادرسی کرامت به‌طور کامل مورد احترام قرار نمی‌گیرد و مشروعیت به‌طور کامل تضمین نمی‌شود. در نتیجه‌گیری از این نظریه‌ها بون بیان جالبی دارد و آورده است: «انتقاد من از نظریه پروفیسور دورکین و دو نظریه رقیب نباید به‌عنوان رد کامل حق‌های شکلی تلقی شود. بلکه این نوعی دعوت جدی محققان نسبت به توجه به این موضوع است».

۷. فنی بودن قواعد شکلی

حقوق شکلی بیشتر از اینکه حقوق عوام باشد، حقوق حرفه‌ای‌هاست و به‌نحوی انشا شده است که گویا قضات و وکلا و کارمندان قضایی را خطاب قرار می‌دهد. بسیاری از اصطلاحات این قانون برای عموم قابل فهم نیست. حتی در برخی کشورها چون آمریکا تغییرات این قانون فرایندی خاص دارد و به‌وسیله کمیته و کمیسیون و پارلمان در پروسه‌ای منحصربه‌فرد تغییر

1. See, e.g., JERRY L. MASHAW, DUE PROCESS IN THE ADMINISTRATIVE STATE 158-253(1985).

2. See, e.g., Lawrence B. Solum, Procedural Justice, 78 S. CAL. L. REV. 181, 275-77 (2004).

3. personhood

می‌یابد و پیشنهادهای مورد تغییر در مورد این قوانین در معرض حرفه‌ای‌ها برای ارائه نکته نظرها قرار می‌گیرد، به همین دلایل در مورد تفسیر این قواعد روش خاصی نیز پیشنهاد شده که «رویکرد نهادی»^۱ نام دارد (David Marcus, 2011:7, 15).

یکی از نکاتی که در اصلاح قوانین مدنظر قرار گرفته، ساده کردن این قواعد است. اعتقاد لرد وولف به‌عنوان مسئول اصلاحات قانون آیین دادرسی ۱۹۹۹ انگلستان این بوده است که در آیین دادرسی قانونگذار نباید در پی ارائه مفصل راه‌حل مسائل احتمالی باشد و قانون را از جزئیات فنی و تکنیکی پر کند، به همین دلیل او قواعد کلی و اهداف راهنمای قضات را در قانون پیشنهاد می‌دهد و آن را «ستاره قطبی»^۲ می‌نامد (Grainger & Fealy, Spencer, 2000:9). در نوشته‌های دادرسی‌دانان کشور خودمان اصطلاحات آیین دادرسی به‌کرات به لحاظ فنی تحلیل شده‌اند، از جمله مفاهیمی چون دادخواست، خواهان، خوانده، سبب دعوا، محکوم‌به، محکوم‌له، جلسه دادرسی^۳، تعریف و تبیین شده‌اند.

۸. انتخابی بودن قواعد شکلی

مشهور است که قوانین مدنی در واقع زندگی‌نامه حقوقی اشخاص هستند و شخص به‌طور قهری با تولدش در معرض این قواعد قرار می‌گیرد و اختیاری در این مورد ندارد و به‌طور غیراختیاری در هر کشوری که زندگی کند، چنین قواعدی او را تحت کنترل دارند. در معرض حقوق ماهوی قرار گرفتن به‌طور کلی از واقعیت تولد و زندگی در جامعه نشأت گرفته است (J.A. Jolowicz, 2000:65). تنها راه فرار از این قواعد زندگی در جزیره‌ای فاقد حاکمیت است. لیکن قواعد دادرسی خودبه‌خود بر اشخاص حکومت نمی‌کنند و چه بسیار اشخاصی که در طول عمر خود مواجهه‌ای با این قواعد پیدا نمی‌کنند و اشخاص در اختلافاتی که پیدا می‌کنند می‌توانند به مراجع قانونی مراجعه کنند یا از خیر ادعای خود بگذرند یا به روش (مشروعی) دیگر این اختلاف را حل کنند. بنابراین تمسک به قواعد شکلی و قرار گرفتن در معرض آن حاصل انتخاب اشخاص است و نمی‌تواند نتیجه قهری تولد و زندگی شخص در جامعه‌ای باشد.

۹. نتیجه

قواعد شکلی برخلاف آنچه بدو به‌نظر می‌رسد، مفهومی بدیهی محسوب نمی‌شوند و مانند تمام نوآوری‌ها و ابداعات و اختراعاتی که بشر از اول تا به حال داشته است، همیشه در حال

1. institutional approach
2. polar star

۳. برای نمونه رک: شمس، عبدالله، آیین دادرسی مدنی، ج ۱، تهران: میزان.

تغییر و تحول بوده‌اند و خود قواعد و خصوصیات خاصی دارند که می‌توانند مجزای از قواعد ماهوی مطالعه شوند.

می‌توان گفت قواعد شکلی مانند سیستم عامل یا نرم‌افزاری به سخت‌افزارهای ماهوی روح و حیات می‌بخشند و آن را از لابه‌لای کتاب‌ها و قوانین به اجرا درمی‌آورند و حیات‌بخش‌اند. شاید به همین دلیل برخی مکاتب فلسفی حقوق، قانون را صرفاً آن چیزی می‌پندارند که دادگاه‌ها در عمل و با جری تشریفات شکلی اعمال می‌کنند.

این قوانین در عین حال که مجری قواعد ماهوی‌اند، ابزاری برای بیان و اجرای نوعی دیگر از حق‌ها هستند که به حق‌های شکلی معروف‌اند. این حق‌ها هرچند هنوز در حقوق زنده چندان جایگاهی نیافته، در نوشته‌های حقوقدانان مورد مطالعه است. قواعد شکلی ابزار اعمال حاکمیت دولت‌ها نیز هستند و دولت‌ها با تمسک به آن نظم را در جامعه برقرار می‌کنند. این قواعد برخلاف قواعد ماهوی بر تمام اشخاص به‌طور قهری اعمال نمی‌شوند و در معرض آن قرار گرفتن، امری انتخابی است. این قواعد حاوی پیچیدگی‌های خاصی نیز هستند و به زبانی فنی بیان می‌شوند. اهمیت این قواعد به‌اندازه‌ای است که برخی معتقدند قواعد شکلی بر قواعد ماهوی تفوق دارند، هرچند قواعد ماهوی از حیث ایجاد، مقدم بر این قواعدند.

منابع

الف) فارسی

۱. بهرامی، بهرام (۱۳۸۹). *بایسته‌های تفسیر قوانین و قراردادها*، تهران: نگاه بینه.
۲. جعفری تبار، حسن (۱۳۸۸). *فلسفه تفسیری حقوق*، تهران: شرکت سهامی انتشار.
۳. شمس، عبدالله (۱۳۸۲). *آیین دادرسی مدنی*، ج ۱، تهران: میزان.
۴. شیروی، عبدالحسین (۱۳۹۳). *داوری تجاری بین‌المللی*، تهران: سمت.
۵. کاتوزیان، ناصر (۱۳۹۰). *مقدمه علم حقوق*، تهران: شرکت سهامی انتشار.
۶. ----- (۱۳۴۴). *اعتبار امر قضاوت‌شده در دعوی مدنی*، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

ب) خارجی

7. Bryan A. Garner (20۰9). *Black's Law Dictionary*, Ninth Edition Editor in Chief, west, A Thomson Reuters business.
8. David Marcus (2011). *When Rules are Rules: The Federal Rules of Civil Procedure and Institutions in Legal Interpretation*, Arizona Legal Studies Discussion Paper No. 11-22, Electronic copy available at: <http://ssrn.com/abstract=1852856>
9. Edwin E. Bryant (1899). *The Law of Pleading Under the Codes of Civil Procedure* 1 (2d ed.)
10. ELIZABETH A. MARTIN, (2003). *A Dictionary of Law*, FIFTH EDITION, OXFORD UNIVERSITY PRESS.
11. HENRY CAMPBELL BLACK, M.A (1910), *A LAW 'DICTIONARY*, SECOND EDITION, ST. PAUL, MINN. WEST PUBLISHING CO.
12. Ian Grainger and Michael Fealy, Martin Spencer (2000), *THE CIVIL PROCEDURE RULES IN ACTION*, Cavendish Publishing, London. Sydney.

13. Ian Grainger and Michael Fealy, Martin Spencer (2000), *THE CIVIL PROCEDURE RULES IN ACTION*, Cavendish Publishing, London • Sydney, 2000
14. J.A. Jolowicz (2000). *On civil procedure*, Cambridge university press, New York.
15. John Thibaut and Laurens Walker (1978). *A Theory of Procedure*, California Law Review, Vol. 66, No. 3 (May, 1978). pp. 541-566, <http://www.jstor.org/stable/3480099>, Accessed: 05/04/2011
16. Loïc CADIET (2011). *Introduction to French Civil Justice System and Civil Procedural Law*, Ritsumeikan Law Review, No. 28.
17. Maurice Amos (1926). *A Day in Court at Home and Abroad*, The Cambridge Law Journal, Vol. 2, No. 3 Cambridge Law Journal Stable URL: <http://www.jstor.org/stable/4515132>
18. Paul Ranjard, Wan Hui Da IP Agency (2011). *Comparative Study between the Civil Procedures of France, Germany and China*, undertaken by the EU-China Trade Project (2004-2008) www.euctp.org.
19. Robert A. Leflar (1959). *The Law of Conflict of Laws*, Indianapolis: Bobbs-Merrill Co., Content downloaded/printed from HeinOnline (<http://heinonline.org>), Sat Jan 23 05:04:58 2016
20. ROBERT G. BONE (2010). *PROCEDURE, PARTICIPATION, RIGHTS*, BOSTON UNIVERSITY LAW REVIEW, Vol. 90:1011.
21. Ronald Dworkin (2011). *Justice for hedgehogs*, Harvard University press Cambridge, Massachusetts London, England.
22. Ronald Dworkin (1985). *A Matter of Principle*, Harvard University Press.
23. SIR JACK I. H. JACOB Q.C., Hon. LL.D (1987), *THE HAMLIN LECTURES THIRTY-EIGHTH SERIES, THE FABRIC OF ENGLISH CIVIL JUSTICE*, Published under the auspices of THE HAMLIN TRUST, LONDON, STEVENS & SONS.
24. Sturmer, Rolf (1996). special features of comparative procedural law, Peter Gills, ed.